

نهادینه شدن نهاد «اجتهاد» در خلافت راشدین

سید محمد صدری*

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۲/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۴/۱۶

چکیده

اجتهاد، به معنای واقعی در حضور پیامبر اسلام مفهومی نداشته و نخستین حرکت های اجتهادی در نخستین زمان های کوتاه دستی از آن منبع وحی و الهام، ضرورت یافته است. از آنجا که اصل حکومت سیاسی در هنگام خلافت خلیفه دوم تثبیت شده بود اجتهادات خلیفه دوم برخلاف خلیفه نخست، از سنخ اجتهادات ضروری نبود. هنگامی که نوبت خلافت به خلیفه دوم رسید طوفان فتوحات اسلامی، شرق و غرب جهان آن روزگار را به سرعت در نوردید و چیزی نگذشت که حکومت اسلامی را در گستره ای به پهنای دو امپراطوری روم شرقی و ساسانی گسترانید. تحولات سیاسی بزرگ ناشی از فتوحات اسلامی در مدت زمانی کوتاه می توانست منشأ تحولات عظیمی در دانش فقه باشد؛ اما خلیفه همه نهادهای عمومی و سیاسی سرزمین های نو گشوده را بر ساختار پیشین خود ابقاء کرد و با این سیاست، فقه را مجال ورود به حوزه های حقوق عمومی نداد. خلیفه دوم در هنگام تصدی خود بر حسب روحیات شخصی بیشتر به اجتهادات عبادی پرداخت. برخلاف اجتهادات خلیفه نخست که عموماً به اقتضای ضرورت های سیاسی اجتماعی صورت گرفته بود اجتهاد های خلیفه دوم و سوم از سنخ اجتهاد های غیر ضروری می نمود. این شیوه، ضمن تثبیت اصل اجتهاد به عنوان مهم ترین نهاد مرجع، رفته رفته انحصار فتوا را از دست خلفا خارج کرده و سبب شد که برخی از صحابه به صورت علنی و آشکار اجتهاد کرده و به صدور فتوا اقدام کنند. نامه خلیفه دوم به شریح قاضی را می توان نخستین منشور اجتهاد و صدور فتوا دانست، اما خلیفه به عکس عملکرد شخصی خود، در این منشور اجتهاد را امری بسیار مشکل دانسته و بر این باور است که فقط به هنگام ضرورت باید بدان مبادرت کرد.

روند صدور فتوا و اجتهاد در زمان خلافت عثمان نیز به همان شیوه که در خلافت عمر رایج بود ادامه یافت. در همین زمان، گروهی از صحابه که به عنوان «فقیه» معروف شده بودند اجتهاد می کردند.

کلیدواژه: اجتهاد، فقه، خلافت راشدین، شریعت اسلامی، تحولات اجتماعی، کتاب، سنت.

مقدمه

در آخرین روزهای حیات پیامبر اسلام حاکمیت دین نوین، تمامی سرزمین شبه جزیره العرب فرا گرفت و پس از رحلت ایشان جانشینان وی در در پرتو حاکمیت حکومتی دینی در کوتاه زمانی بر تمامی متصرفات دو امپراطوری بزرگ جهان آن روز چیره شدند. بنیادی ترین پرسش این است که نظام حقوقی حاکم بر این تحولات سهمگین چه بود و چگونه پدید آمد؟

حکومت پس از پیامبر، خلافت نام گرفت و خلیفه خود راجانشین پیامبر می دانست. با این نگاه، اداره امور جامعه در حکومت دینی براساس قوانین شریعت گریزناپذیر بود و این ناچاری و ناگزیری، کوشش برای استقرار حاکمیت دینی را اجتناب ناپذیر می نمود. این تلاش و کوشش در همان روزهای نخست، «اجتهاد» نام گرفت. این نهاد در دوره خلافت کوتاه مدت خلیفه اول برای اداره جامعه دینی پس از پیامبر بنیان گرفت و به شکلی تقریباً متفاوت در خلافت دو خلیفه بعدی ادامه یافت و نهادینه شد.

نخستین دوره خلافت اسلامی، سی سال به طول انجامید، اما پس از این دوره که در آن چهار تن از صحابه نزدیک پیامبر رهبری جامعه اسلامی را عهده دار شدند، حکومت با حفظ نام خلافت، به صورت ماهوی و به کلی تغییر چهره داد و از شکل حکومت دینی خارج شد. با توجه به این انحراف، دوره سی ساله خلافت پیشین را دوره خلافت خلفای راشدین نامیدند. این نامگذاری خود به خود نیم نگاهی به راشد نبودن خلفای بعدی دارد. اما روند الزام و التزام به تبعیت از احکام شریعت در دوره

خلافت خلفای راشدین آغاز شده و در منهج و روش سی ساله حاکمان نهادینه شده بود و پس از آن گریزی از ادامه آن راه نبود.

پژوهش حاضر سخن از شکل گیری همین «اجتهاد بسیط» و ساده شکل سی ساله خلافت خلفای راشدین است. فصل آغازین این اجتهاد در اوان خلافت ابوبکر واقع شد و با وجود آن که عمر خلافت این خلیفه بسیار کوتاه بود ولی از یک سو، فصل آغازین اجتهاد بود و از سوی دیگر، تحولات و تلاطم های سیاسی اجتماعی زیادی را در خود جای داد. این امر ما را بر آن داشت که اجتهاد در خلافت خلیفه نخستین را به تفصیل بیشتری در مقاله ای جداگانه با عنوان «نخستین بستر پیدایش اجتهاد» بررسی کنیم. از آنجا که در مجموع خلافت عمر و عثمان روند تحولات یکسان، نوع اجتهاد یکسان را ایجاب می نمود و تحولات سیاسی اجتماعی نیز در دوره این دو خلیفه یکسان بود، اجتهاد در دوره هر دو خلیفه را در این مقاله به صورت جداگانه به بررسی گرفتیم.

در مورد خلافت علی بن ابی طالب باید گفت هرچند خلافت ایشان در ساختار سیاسی خلافت خلفای راشدین جای گرفته است لیکن فقه و اجتهاد علی بن ابی طالب به دو دلیل، متمایز از فقه این دوره متمایز است زیرا از یک سو، بنیاد های فقهی علی(ع)، پایه گذاری فقه اسلامی به معنای اصطلاحی است و می توان آن را بنیان گذاری «دانش فقه» دانست و از سوی دیگر، فقه و اجتهاد علی(ع) اختصاصی به زمان خلافت پنج ساله آن حضرت نداشته و گستره فقه و اجتهاد ایشان به دلیل جایگاه ویژه سیاسی و جایگاه مشورتی آن حضرت، تمامی دوره سی ساله خلافت خلفای راشدین را در بر می گیرد.

اما به هر حال، علی(ع) حدود چهار سال در دوره خلافت راشدین خلافت و رهبری جامعه سیاسی را بر عهده داشت که این امر، دلیل بررسی هرچند اجمالی آراء

و نظرات آن حضرت در این دوره است؛ هرچند حق مطلب درباره فقه علی (ع) در مبحث ویژه ای موسوم به «فقه علوی» ادا می شود که از ادوار فقه امامیه است.

۱- جانشینی عمر در خلافت؛ آخرین اجتهاد اولین خلیفه

به گزارش طبری و ابن حبان، ابوبکر عثمان را در خلوت فراخواند و گفت بنویس: «بسم الله الرحمن الرحيم این پیمان ابوبکر بن ابی قحافه با مسلمانان است اما بعد ...» ابوبکر در همینجا و در همین حال از هوش رفت و عثمان از پیش خود نوشت: «اما بعد من عمر بن خطاب را به جانشینی بر شما گماشتم و در نیکخواهی بر شما چیزی فرو نگذاشتم». آنگاه که ابوبکر به خود آمد گفت برایم بخوان، عثمان آن چه را نوشته بود خواند؛ ابوبکر چون نام عمر را شنید تکبیر بر زبان آورد و گفت آیا بیم داشتی که اگر در بیهوشی جان بسپارم مردم گمراه شوند؟ عثمان پاسخ داد آری (طبری، ۱۳۸۷: ۴۲۹/۳؛ ابن حبان، ۱۳۹۳: ۱۹۲/۲).

ابن حبان در روایت خود می افزاید: ابوبکر پس از آن که متن پیمان نامه را از زبان عثمان شنید او را دعا کرد و دست های خود را رو به آسمان برد و گفت: خدایا من بدون آن که فرمانی از پیامبرت داشته باشم او را ولایت دادم و در این کار، قصدی جز جلوگیری از بروز فتنه و صلاح مردم نداشتم ... «به رأی خود اجتهاد کردم» و بهترین و نیرومندترین مردم را بر ایشان گماشتم و هرگز قصد هواداری از عمر را نداشتم (ابن حبان، ۱۳۹۳: ۱۹۳/۲-۱۹۲). براساس این گفته ابن حبان، اعلام جانشینی عمر آخرین اجتهاد ابوبکر بود که البته به تصریح عبارت ابن حبان، هیچ پشتوانه شرعی نداشت و صرفاً صلاحدید شخصی او بوده و اجتهاد به رأی است. بعدها در قرن دوم و سوم در فقه سنی اینگونه صلاحدیدها در شمار «مصلح مرسله» قرار می گیرد.

عمر بن خطاب بن نُفَیل، سیزده سال پس از عام الفیل یعنی سال ۵۸۳ میلادی و حدود بیست و هفت سال پیش از هجرت زاده شد. بنا به نقل های مختلف، شش سال یا نه سال پس از بعثت به اسلام گروید (ر.ک: مسعودی، ۲۰۰۵: ۲۹۹/۱؛ ابن سعد، ۱۴۲۱:

۲۶۹/۳؛ طبری، ۱۳۸۷: ۲۷۰/۳). بر این اساس، اسلام او در سنین سی و سه یا سی و شش سالگی بوده است.

از زمانی که عمر اسلام آورد دو نقطه عطف مهم و اساسی در زندگی او پیدا شد که وی از آنها به عنوان سگوی پرتاب استفاده کرد و به مقام خلافت و اقتدار رسید: یکی ازدواج پیامبر با حفصه دختر او بود و دیگری نقش مهمی که در میانجیگری سقیفه بازی کرد و توانست ابوبکر را به خلافت برساند. البته دوستی عمر و ابوبکر داستانی چند روزه و کوتاه مدت نبود بلکه در آن حدّ و اندازه بود که هنگامی که پیامبر در آغازین روزهای تشکیل حکومت در مدینه آنگاه که میان مهاجرین و انصار عقد اخوت و برادری می بست، عمر را با ابوبکر برادر قرار داد (ابن سعد، ۱۴۲۱: ۲۷۲/۲).

عمر در سال سیزدهم پس از بعثت همانند عموم مسلمانان از مکه به مدینه هجرت کرد و در سال سیزده هجری بنا به وصیت ابوبکر به خلافت رسید و تا سال ۲۳ که به دست «پیروز نهاوندی» معروف به «ابولؤلؤ» به قتل رسید ده سال خلافت کرد.

در زمان پیامبر اسلام (ص) قلمرو حکومت اسلامی با همه پیشرفتی که داشت از مرزهای جغرافیایی شبه جزیره عرب فراتر نرفت. لیکن پیامبر (ص) در زمان حیات خود، سنگ بنای این گسترش را در دو حوزه سیاسی و نظامی گذاشته بود.

در زمینه نظامی، سریه «موته» و غزوه «تبوک» جدیت پیامبر در گسترش حوزه نفوذ اسلام را نشان می داد. در حوزه سیاسی نیز با نگاشتن نامه ها به تمام سران کشورها، جهانی بودن دعوت خود را اعلام کرده بود.

۲- فقه و اجتهاد در دوران خلیفه دوم

با تحولات اساسی و شگرفی که در دوران خلافت خلیفه دوم رقم خورد انتظار آن می رفت که فقه این دوران به سرعت واکنش نشان دهد و به شکلی دیگر گونه نسبت به دوران ابوبکر نمایان شود اما به دو دلیل اساسی این اتفاق نیفتاد:

یکی این که دستگاه خلافت، سعی در حفظ نظم موجود و باقی گذاشتن همه چیز به وضع سابق را داشت و دیگر آن که برخلاف آن چه شایع است که اسلام به زور شمشیر در جهان گسترش یافته است، لشکریان فاتح فقط خود مسلمان بودند و هیچ اصراری در مسلمان کردن ملل مغلوب نداشتند، بلکه بعدها به ویژه در زمان امویان سردمداران حکومت به دلایل سیاسی و اقتصادی تمایل داشتند که ملل مغلوب، غیر مسلمان باقی بمانند؛ از این امر دو نتیجه روشن می توان گرفت:

یکی این که نظریه انتشار اسلام به زور شمشیر که در دو سده اخیر عمدتاً توسط مستشرقان القاء می شود بر پایه درستی نیست و انتشار این نظریه را اگر مغرضانه ندانیم لاقلاً باید آن را ناآگاهانه بدانیم. نتیجه دوم نیز ناشی از نتیجه نخست بود، زیرا با توجه به این که گسترش دین، به سرعت گسترش فتوحات نبود بلکه از آن بسیار عقب بود، دین جدید همزمان با فتوحات اعراب، ویژگی های محلی خود را از دست نداد. بر این اساس، هرچند جمعیت قابل توجهی از مسلمانان متشکل از اعراب جنوبی و شمالی در کشورهای نوگشوده شده منتشر شدند ولی با این حال، مسائل دینی رنگ و بوی عربی خود را از دست نداد و چهره عربی دین حفظ شد و در نتیجه، نوع مسائل با سرعت فتوحات، غیر بومی نشد و در همان حوزه مدینه باقی ماند.

۱-۲- تفاوت اجتهاد های خلیفه اول و دوم و نتیجه تفاوت

در مقاله ای جداگانه به تفصیل بررسی شده که تمامی اجتهادات خلیفه اول از روی ضرورت بود و این خلیفه جز به اقتضای ضرورت فتوایی نمی داد؛ این امر خود به خود حق صدور فتوا را برای مقام خلافت محفوظ می داشت اما شخص خلیفه دوم از اعتماد به نفس زیادی برخوردار بود و در صدور فتوا بی باک و متهور. وی از تغییر

برخی از احکام خمسہ تکلیفی در حدّ حرام کردن یا واجب کردن برخی از مباحات، ابایی نداشت و خود را در کار فتوا و صدور حکم، مطلق العنان می دید و به رغم آن که مسائل حوزه عبادات فقه کمتر جنبه حکومتی داشت و بیشتر معطوف به مسائل شخصی بود و از این منظر، ورود خلیفه به آن هیچ ضرورتی نداشت خلیفه دوم بیشترین تغییرات را در زمینه اینگونه احکام ایجاد کرد. بی پروایی خلیفه دوم در صدور فتاوی غیر ضروری رفته رفته انحصار فتوا را شکست و شماری از صحابه را در صدور فتوا دلیر کرد؛ نتیجه این امر آن شد که مقام صدور فتوا که تا آن زمان در اختیار خلیفه بود از این انحصار خارج شد.

۲-۲- نمونه هایی از فتاوی خلیفه دوم در عبادات

۱. متعه حجّ: را که در زمان پیامبر خدا متداول بود حرام کرد. درباره این تغییر حلال به حرام، صاحب جامع الاصول (ابن اثیر جزری، ۱۳۹۰: ۱۱۵/۱) به نقل از سنن نسائی، حدیث صحیح آورده است (نسائی، ۱۴۲۱: ۱۵۳/۵) و همو در جلد سوم همان کتاب، از صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن نسائی با سند صحیح حدیث آورده است.

۲. متعه ازدواج: یعنی ازدواج موقت را که باز این حکم نیز در زمان پیامبر حلال بوده است و عمر حکم به حرمت آن کرد (ابن اثیر جزری، ۱۳۹۰: ۴۵۱/۱۱) از صحیح مسلم به سند صحیح نقل روایت کرده است. عمر در متنی که به وسیله آن، این دو متعه (متعه حجّ و متعه ازدواج) را حرام کرده است، تصریح می کند که: «با وجود آن که این دو متعه در زمان پیامبر جایز بوده است آن را حرام می کنم» عین عبارت او چنین است: «مُتَعَتَانِ كَانَتَا عَلَيَّ عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ أَنَا أَحْرَمُهُمَا».

۳. نماز تراویح: خلیفه دوم نمازی به نام نماز تراویح اختراع کرد و دستور داد که آن را به جماعت بخوانند (همان: ۱۲۳/۶) از موطأ مالک و صحیح بخاری به سند صحیح روایت کرده است. این نماز بیست رکعت است که در شب های رمضان، اهل

سنت آن را می خوانند اما در پایان هر دو رکعت، سلام می دهند و پس از چهار رکعت استراحتی می کنند که به آن ترویج گفته می شود و مجموع این بیست رکعت را به دلیل همین استراحت های بین آنها نماز «تراویح» (جمع ترویج) گویند.

گروه بسیاری از دانشمندان اهل سنت اعتراف کرده اند که این نماز، اختراع عمر بوده و او دستور داده است که در همه بلاد آن را به جای آورند. از جمله ابن سعد در طبقات الکبری (ابن سعد، ۱۴۲۱: ۲۸۵/۳) و محمد بن جریر طبری در تاریخ خود (طبری، ۱۳۸۷: ۵۷۰/۲) و ابن کثیر سلفی دمشقی که با افتخار آن را از نوآوری ها و شاهکارهای عمر می داند (ابن کثیر، ۱۴۱۰: ۱۳۳/۷) و ابوحامد غزالی در المغنی فی الفقه الامام احمد بن حنبل الشیبانی و بسیاری دیگر که آوردن نام و نشانی آنها باعث تطویل می گردد.

۴. تکتف: از دیگر اختراعات عمر در عبادات تکتف بود. وی دستور داد تا مسلمانان نماز های خود را به صورت دست بسته به جای آورند و ظاهراً این امر را تعظیم دانسته و آن را از رسوم مردمان پارسی در مقابل پادشاهان خود گرفته بود.

۵. ممنوعیت نماز مستحبی پس از نماز عصر: خلیفه، خواندن نماز مستحبی پس از نماز عصر را ممنوع کرد و حتی برخی را به دلیل به جای آوردن این مستحب، شلاق زد (همان: ۳۰/۶ به نقل از صحیح مسلم و صحیح بخاری).

بر این اساس، خلیفه دوم حتی در عبادات خود را مبسوط الید و صاحب اختیار می دید، به رغم آن که عبادات از یک سو، مبین رابطه بنده و پروردگار بوده و به حسب ذات عبادی بودن چون و چرا و تفکر و استدلال در آن چندان راه ندارد و از سوی دیگر، هیچ ضرورتی تغییر و تبدیل آنها را اقتضا نمی کند.

۳-۲- منشور اجتهاد

با این همه، خلیفه ای که خود دست به تغییرات غیر ضروری در شریعت زده بود در توصیه نامه ای که به هنگام اعزام شریح قاضی برای تصدی منصب قضا در شهر

کوفه به او داد نخستین منشور شیوه اجتهاد و صدور حکم را به وی ابلاغ کرد. شریح قاضی خود برای عامر شعبی مفاد این منشور را چنین بیان می کند که عمر به او نوشته است: ای شریح هرگاه امری به تو واگذار شد بر اساس آن چه در کتاب خداست داوری کن و اگر در کتاب خدا حکمی نیافتی تا مسأله را بر آن مطابقت دهی به سنت رسول خدا مراجعه کن و هرگاه مطلوب خود را در آن نیابی به آن چه مردم بر آن اجماع کرده اند عمل کن و چنان چه اجماعی حاصل نشود به رأی و اجتهاد خود تکیه کن و اگر نخواهی اجتهاد کنی حکم را به تأخیر بیانداز که من تأخیر را به خیر و صلاح تو می دانم (حافظ ابونعیم اصفهانی، ۱۴۱۶: ۱۳۶).

عمر با آن همه اقتدار و اعتماد به نفس و با آن همه گسترش قلمرو حاکمیت، در زندگی شخصی خود بسیار ساده زیست بود و با آن که فرزند او عبدالله از فقیهان امت به شمار آمده است در زمان عمر هیچ منصبی نداشت و از حکومت پدر بهره ای نبرد. فرزند دیگرش عبیدالله عموماً به عنوان سربازی ساده در جبهه ها حضور می یافت.

هرگاه خلیفه به اشتباه خود پی می برد ابایی از پذیرش اشتباه و حتی فراتر از آن ابایی از اقرار به جهل و اقدام به مذمت خود نداشت. یکی از نمونه های بارز این رفتار برخوردی است که با پیرزنی در مسجد داشت، هنگامی که عمر در خطابه خود اظهار کرد هرکس بیشتر از مهرالسنة (یعنی چهارصد یا پانصد درهم) مهریه تعیین کند او را حد می زنم و مبلغ اضافه را به بیت المال بر می گردانم، پیرزنی از و رای پرده به او اعتراض کرد که حکم تو برای پیروی سزاوارتر است یا حکم قرآن؟ عمر پاسخ داد حکم قرآن، و پیرزن آیه ۲۰ از سوره نساء را قرائت کرد که در آن آمده است: «وَلَوْ آتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قَنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا: اگر به یکی از زنان خود مال فراوانی دادید، چیزی از آن مال از ایشان پس نگیرید»؛ عمر تأملی کرد و پاسخ داد: «كُلُّكُمْ أَفْقَةٌ مِنْ عَمْرِ حَتَّى الْمُحَدَّرَاتِ فِي الْحَجَلَاتِ: همه شما از عمر فقیه ترید حتی زنان پرده نشین»

(عسقلانی، ۱۴۱۹: ۹۴/۸؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۲۴۳/۲؛ القرطبی، ۱۳۶۴: ۸۷/۵؛ شوکانی، ۱۴۱۴: ۲۳۸/۱؛ بیهقی، ۱۴۲۴: ۳۸۰/۷).

۴-۲- شورای خلافت؛ اجتهادی نو در تعیین خلیفه

خلیفه دوم برخلاف خلیفه اول، مستقیماً برای خود جانشینی انتخاب نکرد، بلکه در همان سه روزی که پس از ضربت ابولوءاء فرصت داشت شورایی مرکب از شش نفر تشکیل داد تا خلیفه پس از وی را از میان خود انتخاب کنند. این شش نفر عبارت بودند از: علی بن ابی طالب، زبیر بن عوام، طلحه بن عبیدالله، عبدالرحمان بن عوف، سعد بن ابی وقاص و عثمان بن عفان. سعد از همان ابتدا تصمیم در مورد رأی خود را به عبدالرحمن واگذار کرد، زبیر به نفع علی (ع) کنار رفت و طلحه که برادرزاده ابوبکر بود و با علی (ع) مخالفت داشت به نفع عثمان کنار رفت؛ بنابراین فقط علی و عثمان در این شورا به عنوان نامزد خلافت باقی ماندند (طبری، ۱۳۸۷: ۲۹۶/۳؛ ابن ابی الحدید، ۱۹۵۹: ۱۸۸/۱).

در این ترکیب با وصفی که گفته شد رأی عبدالرحمن، رأیی بود که نتیجه را تعیین می کرد؛ البته عمر هم شاید با توجه به همین ترکیب سیاسی توصیه کرده بود که در صورت تساوی آراء، رأی عبدالرحمن را در نظر گرفته شود و بنگرید که عبدالرحمن هر کدام طرف است، خلیفه همان باشد.

عبدالرحمن نخست از علی (ع) خواست که با وی بیعت کند به شرط آن که بر اساس کتاب خدا، سنت پیامبر (ص) و شیخین (ابوبکر و عمر) رفتار کند. علی (ع) گفت با تو بیعت می کنم تا بر اساس قرآن، سنت رسول (ص) و اجتهاد خود عمل کنم و عمل بر اساس شیوه شیخین را نپذیرفتم. عبدالرحمن همین شرایط را بر عثمان عرضه کرد و او بی درنگ پذیرفت. از این واقعه چنین پیداست که اجتهاد های شیخین تقریباً به عنوان یک پدیده سیاسی اجتماعی مبتنی بر آئین جدید در طی سیزده سال گذشته آنقدر جایگاه پیدا کرده بود که به عنوان تکیه گاهی برای بیعت بر آن تکیه شود.

بدین ترتیب عثمان بن عفان بن ابی العاص به عنوان خلیفه سوم به شیوه ای غیر از شیوه انتخاب دو خلیفه نخست انتخاب شد. به دیگر سخن، در هنگام انتخاب خلیفه سوم، سومین شیوه انتخاب آزموده شد.

در زمان عثمان تحولات سیاسی، نظامی شگرف در حد رویداد های خلیفه دوم اتفاق نیفتاد و فقط روند تحولات سیاسی، نظامی - یعنی فتوحات - با آهنگی بسیار کندتر در بخشی از ایران ادامه یافت.

در بخش نظامی، مناطق کرمان در مرکز و بخشی از سیستان در شرق مرکزی و در جنوب شرق ایران و خراسان در شمال شرق از سال ۳۰ هجری تا سال ۳۲ فتح شد. قفقاز در شمال غرب ایران به تصرف اعراب درآمد. همچنین معاویه در سال ۲۹ هجری از طریق دریا موفق به فتح جزیره قبرس شد و با همکاری سپاهیان کوفه ارمنستان را فتح کرد.

عبدالله بن ابی سرح نیز در شمال آفریقا پیشروی هایی کرد و بدین ترتیب تقریباً جغرافیای سیاسی خلافت شکلی پیدا کرد که تا اواسط سده سوم یعنی آغاز افول قدرت عباسیان به همان شکل باقی ماند. به رغم آن که قدرت سیاسی خلافت در این مدت، بسیار دست به دست شد و بنیاد خلافت به زودی به امارت و پادشاهی تبدیل شد و فتنه ها و آشوب های بزرگی در مرکز خلافت و بر سر قدرت پدید آمد اما این جغرافیای سیاسی در مجموع تا میانه های سده سوم که قدرت مرکزی عباسیان حاکمیت داشت، تقریباً دست نخورده باقی ماند و بلکه قدری نیز به قلمرو آن افزوده شد.

۵-۲- گردآوری قرآن؛ نخستین منبع فقه و اجتهاد

مهم ترین رویداد فرهنگی دینی زمان عثمان را می توان تکمیل فرآیند گردآوری قرآن در نسخه واحد دانست که رویداد فقهی بسیار مهمی است، از آن رو که بعدها به هنگام شکل گیری سازمان یافته ادله فقهی، قرآن با نام «کتاب» در زمره مهم ترین دلیل

از ادله فقه قرار گرفت؛ دلیلی که هیچ یک از فرقه های اسلامی در اصل دلیلت آن تردیدی ندارد هرچند در چگونگی استفاده از آن و نحوه برداشت حکم فقهی از این دلیل اختلافاتی باشد.

۱-۵-۲- انگیزه ها و دلایل گردآوری قرآن

نزول قرآن تا واپسین روزهای زندگانی پیامبر ادامه داشت. بنابراین اندیشه بستن کتاب خدا در میان دو جلد در زمانی که وحی استمرار داشت و هر روز به آیه ها و سوره ها افزوده می شد معنا و مفهومی نمی داشت. از اینرو زمانی که پیامبر(ص) بدرود حیات گفت، قرآن مجموعه ای از وحی ها بود که برخی از صحابه آنها را در لوح های متفرق در اختیار داشتند یا در سینه های خود آن را حفظ می کردند.

پس از رحلت پیامبر اندیشه گردآوری قرآن و تهیه نسخه کاملی از این کتاب، مجال بروز پیدا کرد و در دومین سال پس از رحلت پیامبر برای نخستین بار عملیاتی شد.

درباره این که انگیزه این اقدام چه بوده است جای کاوش و بررسی بیشتری وجود دارد که از حوصله این فرصت خارج است ولی با دو نگاه، دو انگیزه قابل طرح است: اول- انگیزه نخست که با نگاهی خوشبینانه مطرح شده و برخی از مؤرخین بدان تصریح کرده اند این است که پس از جنگ های خونینی که مسلمین علیه مسیلمه (پیامبر دروغین یمن) داشتند و در آن حدود هشتصد تن از مسلمانان کشته شدند، شمار زیادی از حافظان و قاریان قرآن در میان ایشان بود. این امر در ذهن عمر بن خطاب این اندیشه را پدید آورد که مبادا قرآن روزی با سینه های حافظان آن به گور رود، از اینرو به ابوبکر پیشنهاد کرد همه نسخه های متفرق و محفوظات را در یکجا گرد آورد و او این امر را عملیاتی کرد.

دوم- اما در نگاه تردیدآلود می توان دید که در آن جنگ عموماً نومسلمانان شرکت داشتند و از صحابه شمار زیادی نبودند یا از صحابه قدیمی لااقل تعداد قابل

توجهی کشته نشد (پطروشفسکی، ۱۳۴۵: ۱۱۴)؛ بنابراین ممکن است گردآوری قرآن انگیزه سیاسی داشته باشد، زیرا وجود نسخه ها و محفوظات در نزد صحابه ای که هر یک به تفاسیر و شأن نزول آن آیات به خوبی واقف بودند، توزیع قدرت وحی در خانه های صحابیان بود که البته به توزیع قدرت سیاسی در حکومت دینی نیز می انجامید و در حقیقت، کاتبان و حافظان قرآن، شرکای سیاسی حکومت تلقی می شدند که بخشی از قدرت حکومت تئوکراتیک را در اختیار داشتند و بدیهی است که این امر بر سیاستمداران خوشایند نبود، لذا باید برای تجمیع این قدرت در یکجا و جمع آوری خرده قدرت ها اقدامی می شد و کشته شدن برخی از قاریان و حافظان قرآن بهانه بسیار خوبی برای رسیدن به این هدف و تجمیع قرآن بود.

۱-۱-۵-۲- گردآوری نخست

ابوبکر به زید بن ثابت بیست و دو ساله که در اواخر زندگانی پیامبر از کاتبان میرز وحی بود، فرمان داد تا قطعات قرآن را که در یادداشت های اشخاص یا در ذهن های ایشان محفوظ مانده بود گردآوری و مقابله کرده و متنی جامع از قرآن پدید آورد و زید این دستور را اجرا کرد. متن جامعی که زید گرد آورد با خط درشت و بدون نقطه و حرکات، بر صفحاتی نوشته شد و آن را «مُصْحَف (خرمشاهی، ۱۳۷۷: ۲/۲۰۶۵) نامیدند و ظاهراً عمر بر کار زید نظارت داشت. اما این نسخه جنبه رسمی نداشت و فقط برای استفاده شخصی پیشوایان جامعه اسلامی اختصاص داده شده بود و نسخه های دیگری از روی آن نوشته نشد (پطروشفسکی، ۱۳۴۲: ۱۱۴-۱۱۳).

این نسخه پس از مرگ ابوبکر در اختیار خلیفه دوم عمر قرار گرفت. عمر در هنگام بدرد حیات آن را در اختیار دختر خود حفصه (یکی از همسران پیامبر) قرار داد. اما اشکالی که در طول این مدت خود را نشان داد این بود که زید نسخه های امانتی صحابیان را به ایشان پس داده بود. بنابراین در تمامی مدت خلافت عمر و پس از به خلافت رسیدن عثمان که حدود پانزده سال می شد از یک سو، خرده اختلافاتی

در برابر متن حکومتی پیدا شده بود و از سوی دیگر، به روایتی چهار تن از صحابه دیگر که عبارت بودند از: اَبی بن کعب، عبدالله بن مسعود، ابوموسی اشعری و مقداد بن عمر، از کار زید الگو گرفته و دست به اقدام مشابهی زدند و از پیش خود نسخه های جامعی از قرآن تهیه کردند و این نسخه ها با نسخه زید تفاوت هایی داشت.

۲-۱-۵-۲- گردآوری دوباره در نسخه واحد و دلایل آن

خرده اختلافات بالفعل در چند نسخه بیم اختلافات بالقوه دیگری را در خود منعکس می کرد، از اینرو در نیمه های خلافت عثمان دیگر بار اندیشه گردآوری مجدد و تهیه نسخه واحدی از قرآن را پدید آورد. ولی اینبار عثمان علاوه بر گردآوری مجدد و ایجاد نسخه جدیدی که به اعتراضات و اختلافات این پانزده سال نیز نظر داشته باشد، به انحصاری بودن این نسخه نیز می اندیشید. یعنی در این اندیشه بود که علاوه بر آن که نسخه جامعی از قرآن تهیه می کند نسخه های دیگر و دستنوشته های متفرق را نیز از بین ببرد تا اساساً منشأیی برای اختلاف در آینده نباشد. از لحاظ انگیزه کاری، انگیزه این گردآوری مجدد نیز در یک نگاه خوشبینانه و یک نگاه شک آلود متفاوت می شود:

نگاه خوشبینانه همین از بین بردن منشأ اختلاف و پیشگیری از وهن و سستی قرآن در نظر آیندگان لاقلاً در پرتو تفاسیر و شأن نزول های متفاوت بود. علاوه بر آن، گسترش قلمرو خلافت و پیدایش شهرهای جدیدی چون بصره و کوفه که به سرعت به مراکز کاوش های دینی تبدیل شده بودند، دسترسی به قرآن را در نقاطی دور از منزل وحی اقتضا می کرد و این اختلافات هرچند اندک می توانست منشأ تزلزل اصلی ترین رکن اسلام یعنی قرآن در نظر نومسلمانان و آیندگان در نقاط دوردست باشد.

اما در نگاه موشکافانه، در دلیل گردآوری دوم نیز انگیزه سیاسی غلظت بیشتری داشته و لاقلاً در کنار انگیزه های دیگر پرننگ تر است، با این استدلال که در طول بیست و سه سال نزول قرآن، یکی از مهم ترین مباحث جنجال برانگیز، مبارزات و

درگیری های پیامبر با قریش بوده است که این درگیری ها از همان نخستین روزهای دعوت شروع شده و لاقلاً تا سال هشتم هجری که مکه به دست مسلمین فتح شد و قریش به کلی مغلوب شدند، ادامه داشت و این بدان معناست که زمانی بیش از بیست سال از مجموع بیست و سه سال نزول قرآن، سردمدار این مبارزات علیه پیامبر و یاران ایشان، بنی امیه به صورت عام و ابوسفیان به شکل خاص بوده است. بی گمان در لابلای بیش از شش هزار و دویست آیه نازل شده قرآنی، آیات بسیاری به این درگیری نظارت داشته است. چالشی که همواره در طول این مدت در شکل های مختلف نظامی سیاسی و فرهنگی ادامه داشته و پیامبر ناگزیر بوده است به لسان وحی نیز به آن پردازد.

عثمان درست در زمانی اقدام بر گردآوری دوباره قرآن نمود که همه شواهد پیدا و پنهان حکایت از تقویت سیاسی بنی امیه می کرد. بی گمان حذف آثار عداوت و دشمنی بیست ساله بنی امیه با اسلام بخشی از این برنامه بود. آثار این دشمنی ها بی گمان لاقلاً در شکل شأن نزول برخی از آیات و تفاسیر جنبی آنها در کنار قرآن وجود داشت که خلیفه برای آشتی بنی امیه و اسلام ناگزیر از پاک کردن آنها بود. در چنین شرایطی عثمان مجدداً زید بن ثابت را که اکنون نزدیک به چهل سال داشت و هنوز در مدینه می زیست فرمان به گردآوری قرآن داد و چنان که گفته شده اینبار ایجاد نسخه کامل انحصاری در نظر خلیفه بود.

به فرمان عثمان بی درنگ پس از اتمام کار چند نسخه از جمع آوری جدید قرآن تهیه شد. دو نسخه به شهرهای جدید بصره و کوفه ارسال شد و نسخه ای دیگر به شام و نسخه ای به بحرین و البته یک نسخه در مدینه و یک نسخه دیگر در مکه یعنی در دو منزلگاه وحی باقی ماند. به همراه هر نسخه که به بلاد مفتوح ارسال می شد یک نفر حافظ قرآن نیز اعزام می شد که ضامن درستخوانی قرآن بوده و نقش معلم و راهنما را ایفاء می کرد (معرفت، ۱۳۷۱: ۱/۴۲۵؛ جوان، ۱۳۷۸: ۱۹۸ و ۲۰۳).

۳- فقه و اجتهاد در زمان عثمان

رویه فقه و اجتهاد در زمان عثمان نسبت به دو خلیفه پیشین تغییری نکرد و عثمان نیز مانند عمر ف فتاوی صادر کرد یا در عمل احکامی چند از احکام عبادات را تغییر داد؛ از جمله این که برخلاف سنت رسول خدا در منا نماز را تمام خواند یا به گفته متقی هندی تغییر در وضو و اختلاف وضوی شیعه و سنی از اختراعات عثمان است و از آن زمان به بعد مسلمین به جای مسح پا، به هنگام وضو آن را می شستند (متقی هندی، ۱۴۰۳: ۴۳۳/۹، حدیث ۲۶۸۹۰). البته متقی در دو جای کنز العمال دو قول دارد: در یک جا گفته است پیامبر پس از شستن دست و صورت و مسح سر، پاهای خود را مسح می کرد (ابن ابی شیبیه، ۱۴۲۱: ۱۶/۱). اما در جای دیگر، وضوی پیامبر (ص) را با شستن پا می داند (الدارمی، ۱۴۲۱: ۵۴۴/۱).

بر این اساس، رویه خلیفه سوم نیز در اجتهاد برخلاف خلیفه نخست بود؛ آنجا که گفته شد خلیفه اول در گشایش باب اجتهاد فقط به اجتهاد های ضروری بسنده می کرد و از اعلام نظرات شخصی غیر ضروری به عنوان فتوا پرهیز می نمود. بدین ترتیب، دو خلیفه بعدی نظرات شخصی خود را عمدتاً در باب عبادات به عنوان فتوا صادر می کردند و این امر یعنی صدور فتوا در امور غیر حکومتی، تأثیر بسزایی در شکست انحصار فتوا داشت. به نظر می رسد علاوه بر این عامل، شخصیت اجتماعی خلیفه سوم نیز در این انحصار شکنی بی تأثیر نبوده است؛ زیرا عثمان از یک سو، بدون نسبت به دو خلیفه پیشین از جایگاه سیاسی اجتماعی و دینی پائین تری برخوردار بود و از سوی دیگر، گرایش شدید وی به بنی امیه که در نهایت به تحزب اموی انجامیده و سبب اصلی قتل او را فراهم آورد، خلافت را از مقام قدسی به زیر کشید و مجموعه این عوامل، سبب آن شد که صحابیانی دیگر نیز برای خود حق اجتهاد و صدور فتوا پیدا کردند.

آن چه که در اجتهاد این زمان تازگی داشت فتوای عایشه در قتل عثمان بود. وی به صراحت گفت: «اقتلوا نعثلاً قد کفر» (ر.ک: ابن اثیر، ۱۴۰۷: ۲۰۶/۳؛ ابن قتیبه، ۱۳۸۸: ۷۱ و ۵۱؛ ابن اثیر، ۱۴۰۷: ۸۷/۳؛ ابن ابی الحدید، ۱۹۵۹: ۷۷/۲؛ حلبی، ۱۹۷۰: ۳۵۶/۳).

فتوای عایشه از دو جهت تازگی داشت، نخست شکست انحصار فتوا و اجتهاد که تا این زمان یعنی سال ۳۵ هجری فتاوی غالباً توسط خلفا صادر می شد، چه فتاوی سیاسی؛ چنان که در همه فتاوی ابوبکر دیده می شود و چه فتاوی صادره در حوزه عبادت؛ چنان که در اجتهاد عمر و عثمان مشاهده شد. اجتهاد فاطمه (س) در قضیه فدک، اجتهادی دفاعی و ضروری برای احقاق حق خود بود و با این سخن منافاتی ندارد و اجتهادات احتمالی دیگران نیز صرفاً پاسخ به پرسش های مردم بود و این رسم که کسی برای تبعیت دیگران فتوا بدهد از ناحیه غیر خلفا تا این زمان سابقه نداشت. شورش علیه خلیفه سوم و کشتن او نخستین قدم در جهت آشوب های فرقه ای و تفرق فرقه ای مسلمانان بود که بسیار سریع اثر خود را در پیدایش فرقه ها و نحله های سیاسی و سپس کلامی و مذهبی گذاشت.

۴- علی بن ابی طالب؛ چهارمین خلیفه، چهارمین شیوه خلافت

بدیهی است که بعد از مرگ یا کشته شدن خلیفه یا پادشاه، مسأله جایگزینی، نخستین مسأله است. پس از آن که شورشیان عثمان را کشتند، امویان همگی از مدینه گریختند؛ بصریان و مصریان و کوفیان هنوز در مدینه بودند و طبیعی است که اهل بلاد دیگر (غیر از مدینه) نیز برای خود حقی در تعیین خلیفه قائل باشند. کوفیان که تحت فرماندهی مالک اشتر قرار گرفته بودند پس از قتل عثمان در خلافت علی همصدا بودند. هرچند پیش از کشتن عثمان، طلحه در میان مصریان و زبیر در میان کوفیان هوادارانی داشتند.

انصار نیز یک سو خود را در ماجرای سقیفه بازنده می دانستند و از هر سه خلیفه دل خوشی نداشتند؛ به ویژه نابرابری های عثمان آنان را به مخالفان و شورشیان پیوند داده بود و از سوی دیگر، بیست و پنج سال رفتار خردمندانه و خداپسندانه علی (ع) را از نزدیک دیده بودند. با این توصیف، انصار نیز عموماً خواهان خلافت علی بن ابی طالب بودند؛ بر این اساس، اکثریت قریب به اتفاق آراء از آن علی (ع) بود و رقیب جدی و قابلی در برابر او دیده نمی شد.

گروهی از مردم که عمدتاً همان مخالفان عثمان بودند به خانه علی بن ابی طالب رفته و از او درخواست پذیرش خلافت نمودند. علی که با تغییر ساختار حکومت و پدید آمدن انحراف در سنت و شیوه پیامبر در طول بیست و پنج سال گذشته، بازگشت به اصول اسلام را بسیار مشکل می دانست نخست از پذیرش این مسئولیت خودداری کرد لیکن پس از سه یا چهار روز اصرار هواداران، علی (ع) به دلایلی که خود در برخی از خطبه های نهج البلاغه فرموده است بیعت را پذیرفت اما به صراحت فرمود که بیعت در خلوت خصوصی هواداران، بیعت واقعی و بیعت امت اسلامی نیست. بر این اساس، پس از پذیرش مسئولیت، بیعت همگانی در مسجد را شرط نمود (طبری، ۱۳۸۷: ۴/۴۲۹).

مردم در مسجد از هر سوی بر آن حضرت هجوم آوردند چندان که خود حضرت در خطبه معروف شقشقیه این هجوم را چنین تصویر می کند: «مردم از هر سو همانند یال کفتار بر سرم ریختند و از هر طرف بر من هجوم آوردند به طوری که دو فرزندم (حسن و حسین با وجود آن که در آن زمان جوانان برومندی بودند در آن ازدحام) له می شدند و ردایم از دو جانب پاره شد، مردم چونان گله گوسفند مرا محاصره کردند» و بدین ترتیب اهل سنت خلیفه چهارم خود را به شیوه فراندوم عمومی و مراجعه به آراء همه مردم برگزیدند که باز با هر سه شیوه پیشین متفاوت بود.

اجتهادات علی بن ابی طالب علیه السلام به سه دلیل عمده از سه خلیفه پیش از خود متفاوت بود:

۱- علی(ع) از نظر ما در جایگاه ولایت و امامت است و از دیدگاه ما خلافت چهار ساله آن حضرت فقط تصدّی امور سیاسی و اجتماعی است. بر این اساس، فقه علی(ع) در تمامی دوره سی ساله حیات آن حضرت پس از رحلت پیامبر(ص) شایان بررسی است نه تنها در دوره خلافت.

۲- جایگاه انکارناپذیر مشورتی علی ابن ابی طالب در جامعه اسلامی و در کنار خلفا، مجال بروز فقه آن حضرت را در تمامی دوره سی ساله خلافت خلفای راشدین فراهم می آورد.

۳- سبقت علی(ع) در اسلام، قرابت نسبی و سببی و همراهی همیشگی ایشان با پیامبر(ص)، هوش سرشار و تقوای بی مانند از علی(ع) شخصیتی منحصر به فرد ساخت که ماندی در صحابه نداشت؛ از همینرو اجتهاد علی(ع) نیز اجتهادی منحصر به فرد و کاملاً متمایز با خلفا و دیگر صحابه شد که قابل قیاس با هیچ یک از آنان نیست. علی(ع) نه تنها مجتهد مسلّم در آن دوران بلکه در همه دوران ها بود و راهنمایی های آن حضرت شیوه اجتهاد واقعی و درست را بنیان نهاد. بر این اساس، از مجموع عملکرد و راهنمایی ها، آراء و نظریات آن حضرت مکتبی پدید آمد که دانش فقه در آن پا گرفت.

۲-۴- شکل گیری دانش فقه در مکتب علی بن ابی طالب(ع)

علی(ع) به اجماع و اعتراف همه مسلمین، داناترین و فقیه ترین در میان همه صحابیان پیامبر(ص) بود و این اجماع، اختصاصی به شیعه ندارد. تمامیت این سخن در حدیث «مدینه العلم» (نیشابوری، ۱۳۹۰: ۳/۱۳۷-۱۳۸؛ عسقلانی، ۱۳۹۰: ۲/۱۵۵؛ السیوطی، ۱۴۰۱: ۱/۳۰۲ و ۳۰۷) منعکس است که از نادر احادیثی است که در بین هر دو گروه شیعه و سنی به حدّ تواتر رسیده است. در این حدیث پیامبر(ص) خود را به

شهر علم تشبیه نموده و علی را به دروازه آن شهر؛ و این به روشنی بدان معناست که هر کس بخواهد از راهی غیر از طریق علی بن ابی طالب به علم پیامبر دست یازد بیراهه رفته و بسان کسی است که به جای در از دیوار وارد شده است.

علاوه بر این حدیث که جای تردیدی در اعلم بودن و آفته بودن علی(ع) باقی نمی گذارد روایات بسیار زیادی نیز به شکل اخبار آحاد در کتب و آثار راویان و مفسران و مؤرخان اهل سنت دیده می شود که به صراحت، گویای اعلم بودن و فقیه تر بودن علی نسبت به دیگر صحابه است. از جمله این احادیث، روایتی است که احمد بن حنبل در مسند خود نقل می کند که هنگامی که پیامبر خدا خواستگاری علی(ع) از فاطمه(س) را به ایشان اطلاع داد و نظر فاطمه را جویا شد، فرمود: «أما تَرْضِينَ أَنْ أَرْوِجَكَ أَقْدَمَ أُمَّتِي سَلْمًا (اسلاماً) وَ أَكْثَرَهُمْ عِلْمًا وَ أَعْظَمَهُمْ حِلْمًا: (دولابی، ۱۴۰۷: ۶۳/۱؛ السیوطی، ۱۴۰۷: ۳۰۶/۳۰) یعنی آیا خرسند نیستی تو را به ازدواج کسی در آوردم که در میان پیروان من در پذیرش اسلام از همه پیشتر بوده است و در علم و دانش از همه فزون تر است و در بردباری از همه بزرگ تر؟!»

دکتر محمد رؤس قلعه جی که در حال گردآوری مجموعه فقه پیشینیان تحت عنوان «موسوعه فقه السلف» است و کار خود از فقه صحابه آغاز کرده است در مقدمه مجموعه ای که آن را «موسوعه فقه علی بن ابی طالب» نام گذاشته است اظهار می کند به دلیل همین شهرت و برتری علمی علی(ع) است که صحابه در هیچ رأی مهمی بدون مشورت با علی(ع) نظر نمی دادند و بدون مشورت با علی به هیچ کار مهمی اقدام نمی کردند. ابوبکر با علی مشورت می نمود و عمر از هر کس دیگری بیشتر علی(ع) را طرف مشورت خود قرار می داد، عثمان نیز همین گونه بود (قلعه جی، ۱۴۰۳: ۵-۶).

قلعه جی به نقل از کتاب عبدالرزاق آورده است که شخصی از عمر درباره کفاره تخم شترمرغی می پرسد که شخصی در حال احرام آن را شکسته است و عمر به او

می گوید آیا علی را ندیدی؟ از او پیرس که ما هم فرمان داریم با او مشورت کنیم. قلعه جی نتیجه می گیرد که این گفته عمر به دستور پیامبر (ص) بر می گردد و چنان که از سخنان پیشینیان پیداست پیامبر به آنان فرمان داده بود که با علی مشورت کنند (قلعه جی، ۱۴۰۳: ۵-۶).

البته این نقل ها در میان اهل سنت که علی را به عنوان مشاور عالی خلفای پیش از خود معرفی می کند، صرفنظر از درستی مطلب، به احتمال زیاد ریشه ای نیز در انگیزه های سیاسی دارد؛ بدین معنا که طراحان این نقل ها به گونه ای به دنبال اثبات مشروعیت خلافت خلفای راشدین هستند و ارائه مشورت را به منزله پذیرش خلافت از سوی علی (ع) تلقی کرده، یا لاقلاً آن را چنین وانمود می کنند. اما این واقعیت نیز غیر قابل انکار است که علی (ع) هم دانشمند ترین و فقیه ترین صحابه بوده و هم دلسوز ترین ایشان برای اسلام و اهداف عالیه آن و این دانایی و دلسوزی بهترین دلیل برای ارائه راهکارها و مشورت های عالمانه و دلسوزانه در جهت پیشبرد اهداف اسلام است و در دیدگاه علی (ع) فرقی نمی کند که به دست چه کسی این اهداف به پیش رود.

نتیجه سخن این که بسیاری از صحابه در اعلام نظر خود دنباله رو علی (ع) بودند و هرگاه بر ایشان معلوم می شد که علی در مورد یک مسأله رأی دارد به خود اجازه مخالفت با نظر او را نمی دادند. قلعه جی به صراحت این سخن را از ابن قدامه نقل می کند که وی در کتاب مغنی از «حبر» و دانشمند امت یعنی «ابن عباس» روایت کرده است که: «هرگاه بر ما معلوم می شد که نظریه ای، رأی علی است از آن عبور نمی کردیم» (قلعه جی، ۱۴۰۳: ۱۰).

آن چه گفته شد مقدمه ای بود در این باب که فقه علی اختصاص به دوره چهارساله خلافت او ندارد، بلکه فقه او در تمامی دوره سی ساله خلافت خلفای راشدین متجلی است؛ بلکه به جرأت می توان گفت فقه اسلامی همانند بسیاری از

دیگر علوم اسلامی به دست علی بن ابی طالب پایه ریزی شده و شکل گیری این فقه در پرتو آراء و نظریات فقهی آن حضرت بود.

علی(ع) نه تنها در باب مسائل فقهی نظریات و فتاوی بدیع و استدلالی داشت که بسیاری از آنها در کلمات و آثار به جای مانده از آن حضرت پیداست، بلکه فقه را بر مبنای علوم پایه این دانش یعنی اصول فقه، قواعد فقه، کلام، تفسیر و فلسفه تشریح احکام بنیاد نمود و در این زمینه ها رهنمود های بسیاری از او بر جای مانده است.

۵- بافت فقاقت در دوره خلفای راشدین

نگاهی پژوهشی به ما نشان می دهد که در دوران سی ساله خلافت خلفای راشدین، هفت نفر به عنوان فقیه شهرت یافته اند و این هفت نفر را می توان در سه گروه جداگانه جای داد. یک گروه مشتمل بر سه نفر، همان سه خلیفه اول از خلفای راشدین بودند. گروه دوم سه نفر از صحابه کبار بودند که در سیاست و حکومت هیچ دستی نداشتند اما به دلیل توانایی های علمی و برداشت وسیع خود از خوان نبوی چنین جایگاهی یافته بودند. نوع سوم از فقاقت این دوران، فقاقت علی بن ابی طالب بود که هم خلیفه بوده و هم در توانایی های علمی - چنان که اشاره شد - از همگان برتر بودند. نوع فقاقت علی(ع) و تأثیری که بر هر دو گروه فقیهان خلیفه و فقیهان غیر خلیفه گذاشت متفاوت بود و به همین دلیل او به تنهایی در یک گروه جای می گیرد و تأثیر او در هر دو گروه بررسی می شود.

الف) فقیهان خلیفه و تأثیر علی(ع) در فقه خلفا

از مجموع هفت نفری که در دوران خلافت خلفای راشدین به فقاقت اشتهار داشتند چهار نفر همان خلفای راشدین هستند و سه نفر دیگر که از قضا همگی عبدالله نام دارند و به «عبدالله ثلاث» معروفند عبارتند از: «عبدالله بن عباس»، «عبدالله بن مسعود» و «عبدالله بن عمر».

در مورد فقاہت سه نفر اول از خلفای راشدین به طور کلی می توان گفت که عمده اجتهادات خلیفه نخست از روی ناچاری و ضرورتی است که زمامداری حکومت اسلامی آنان تحمیل می کرده است به دیگر سخن، فقاہت این خلیفه به شخصیت حقوقی و جایگاه وی در جامعه اسلامی بر می گشته و به دلیل این که او رهبر جامعه اسلامی بوده است ناچار باید حکم نیز صادر می کرد، زیرا در پیش آمد حوادث و مسائل ناچار باید تصمیماتی می گرفته و اقداماتی می کرده اند. حتی بخش دیگر اجتهادات خلیفه دوم و سوم نیز که چهره اجتهادات شخصی داشته است و ظاهراً با مسائل حکومتی ارتباطی ندارد باز هم می توان گفت که حتی این دسته از اجتهادات نیز به گونه ای تحت تأثیر شخصیت حقوقی خلیفه بوده است. یعنی به دلیل قرار گرفتن این افراد در جایگاه خلافت و جانشینی پیامبر(ص)، هم بر خود آنان امر این گونه مشتبه می شود که باید مانند پیامبر درباره همه چیز سخن بگویند و هم در مردم این انتظار را شکل می دهد که خلیفه باید به پیامبر شباهت داشته باشد؛ هر چند این بخش همواره بخش کوچکی از اجتهادات سه خلیفه نخست بوده است و عمده اظهارات آنان در بخش مسائل حکومتی - اعم از مسائل سیاسی و حوادث واقعه و قضا و داوری و اجرای حدود - بوده است که همگی شأن حکومتی داشته اند.

بنابراین فقاہت این دسته ناشی از خلافت آنان بود، نه از علم و احاطه آنان به کتاب و سنت؛ به گونه ای که می توان گفت این گروه اگر خلیفه نبودند بی تردید فقیه هم نبودند بلکه افرادی مانند سایر صحابه بودند که برخی از آنها جایگاه و منزلت بالایی نیز داشتند ولی به این وصف توصیف نشده اند.

تفقّه و اجتهاد علی بن ابی طالب به دو دلیل متقن با دیگر خلفا کاملاً متفاوت بود: دلیل نخست، همان اجماع و اتفاق همه مسلمین بر اعلم بودن و آفقه بودن ایشان - نه در بین خلفا که در میان همه امت - است. دلیل دوم، آن که تا زمان فرارسیدن خلافت علی بن ابی طالب طی بیست و پنج سال، ساختار حکومت اسلامی شکل

گرفته و تقریباً تمامی ضرورت های سیاسی و اجتماعی خود را نشان داده بود. فتوحات که خود یکی از مبادی تحولات عظیم ساختاری بود به نقطه بلوغ و کمال خود رسیده بود و جغرافیای کشور اسلامی شکل گرفته بود. به گواهی اسناد و مدارک تاریخی معتبر، این ساختارگرچه پیش از زمان حکومت علی(ع) شکل گرفته بود لیکن در شکل گیری آن آراء و نظریات و مشورت های عالی علی(ع) نقش اساسی داشت. نمونه های تاریخی بسیاری مانند تصمیم گیری در مبدأ تاریخ، تصمیم گیری درباره زمین های آزاد شده عراق و سایر بلاد مفتوحه و نیز قضاوت ها و ... وجود دارد که به تواتر معنوی، نقش سازنده آراء و فتاوی علی را در شکل گیری ساختار حکومتی اثبات می کند و مآلاً جایگاه علی را در فقه این دسته از صحابه یعنی خلفا ثابت می کند. اقرار و اعتراف خلفا به جایگاه علمی علی(ع) و جایگاه بلند مشورتی آن حضرت به خوبی مثبت این مدعاست که فقه خلفا به شکل ژرف و عمیقی تحت تأثیر فقه علی(ع) بود.

ب) فقیهان غیر خلیفه و تأثیر علی(ع) در فقه ایشان

عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب پسر عمو و شاگرد مبرز علی(ع) بود. او را مشهورترین مفسر قرآن در سده نخست هجری شناخته اند و ذهبی او را از بزرگان منابع فقه و حدیث و تفسیر معرفی کرده است (ذهبی، ۱۴۰۵: ۳/۳۳۱) تا آنجا که لقب «حبر امت» یعنی دانشمند امت اسلام به طور مطلق بر او دلالت می کند.

در مورد عبدالله بن مسعود نیز اگر در شاگردی و یادگیری مستقیم او از علی تردید باشد در تأثیر علی(ع) در شخصیت او تردیدی نیست. ابن مسعود بنا به نقل یعقوبی، روزهای نخست و آغاز دوره خلافت در زمره سرتافتگان از بیعت سقیفه بود (یعقوبی، ۱۳۵۸: ۱/۵۲۳-۵۲۷). در زمان عمر از او قدری دلجویی شد و عمر او را در سال ۲۱ هجری به عنوان مسئول نظارت در بیت المال کوفه برگزید و در کنار والی آن دیار که

در آن زمان سعد بن ابی وقاص بود، یکی از مقامات حکومتی منصوب خلیفه شد (بلاذری، ۱۴۱۷: ۱۱/۲۱۵؛ ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ۳/۹۹۲).

ابن مسعود بعد ها با سعد اختلافاتی پیدا کرد ولی اختلافات شدید ابن مسعود با دستگاه خلافت آنگاه پیش آمد که عثمان «ولید بن عقبه» را به عنوان حاکم کوفه منصوب کرد. از آنجا که ولید به حکم آیه نبأ به فسق شهرت داشت، عبدالله بن مسعود به شدت با این انتصاب عثمان مخالفت کرد و به عنوان اعتراض، کلید بیت المال را تحویل داد (بلاذری، ۱۴۱۷: ۵/۱۴۵-۱۴۷؛ طبری، ۱۳۸۷: ۴/۲۷۶) اما خلیفه در جانبداری تعصب آمیز قومی، ابن مسعود را آزار و اذیت های بسیار کرده و مدتی نیز او را تبعید کرد. در این مقطع، ابن مسعود به علی و یاران او بسیار نزدیک شد تا آن اندازه که گروهی وی را در شمار شیعیان علی چون سلمان و مقداد و ابوذر و ... به شمار آورده اند (سید مرتضی، ۱۴۱۰: ۴/۲۸۱).

تأثیر آراء و نظریات فقهی علی(ع) در شکل دهی فقه دسته دیگر از فقیهان صحابی، یعنی فقیهان غیر خلیفه نیز انکارناپذیر است؛ زیرا دو عبدالله از سه عبدالله پیش گفته، یعنی عبدالله بن عباس و عبدالله بن مسعود به شدت تحت تأثیر شخصیت علی بن ابی طالب بودند.

عبدالله بن عباس پسرعموی علی(ع) پس از رحلت پیامبر رسماً در مکتب آن امام همام علم می آموخت و از آغازین روزهای رحلت پیامبر و شکل گیری جریان سقیفه در مدینه تا واپسین روزهای سخت خلافت آن حضرت در کوفه یار و صحابی آن حضرت بود.

عبدالله بن مسعود نیز به دو دلیل از ملازمان و نزدیکان علی بود: نخست به دلیل علم و دانش و احاطه او بر قرآن و حدیث که از این طریق، جایگاه علی را در قرآن و حدیث می شناخت. دلیل دوم ملازمت ابن مسعود با علی دور شدن نسبی او از خلفا بود. از نظر وی، عملکرد خلفا به ویژه عثمان، قابل دفاع نبود. وی از شخصیت های

مبرزی بود که از سقیفه تا کوفه با علی بود و این همراهی در آرای فقهی نیز دیده می شد و بی تردید این همسانی تأثیر علی در ابن مسعود است، نه عکس آن. بدین ترتیب از مجموع شش فقیه حکومتی و غیر حکومتی که بجز خود علی در دوران خلافت خلفای راشدین به لقب «فقیه» ملقب شده اند، فقط عبدالله بن عمر تقریباً از دایره تأثیر مستقیم علی بن ابی طالب بیرون بود ولی آرای دیگر فقیهان این دوره ها بی تردید در ساختار فقه علی بن ابی طالب شکل گرفته و با آن منافاتی نداشته است و از اینرو می توان فقه این دوره را به طور کامل فقه علی (ع) دانست.

۶- تأثیر کلاسیک علی (ع) بر فقه اسلامی

هر دو دسته فقیهان خلیفه و غیر خلیفه، در فقه و اجتهاد خود دچار روزمره گی و انفعال در اجتهاد بودند؛ یعنی عموماً منتظر مسائل فقهی می ماندند که به سراغ آنها بیاید و آنان مسأله را حل کنند، اما علی (ع) علاوه بر پاسخگویی به مسائل در وقایع اتفاقیه از دو جهت، آینده فقه را در نظر گرفت؛ این دو جهت، یکی ساختارسازی برای فقه بود و دیگر پرورش شاگردان و تأسیس سنت شاگردپروری؛ که آینده، پیشرفت و تقابل فقه را در آینده تضمین کرد.

۶-۱- ساختارسازی فقه

علی (ع) علاوه بر ارائه نظرات فقهی که حلّ المسائل روزمره احکام بود، در دو زمینه مهمّ دیگر نیز گام های بزرگ و مؤثری برداشت: وی نخست اقدام به ساختارسازی فقهی نمود و در این راستا ارشادات بسیار مهمّی درباره مسائل اصولی و قواعد فقه از ایشان به جای مانده است. علی (ع) در علم کلام و تفسیر نیز تأسیساتی داشت و این دو علم، از لوازم اصلی اجتهاد آن روزگار بود و تا بیش از دو سده پس از آن نیز همچنان از اصول فقه تفکیک نشده باقی ماند. او باب فلسفه تشریح احکام را در سخنان خود گشود تا استدلالی بودن فقه را بیاموزد.

۶-۲- شاگردپروری و نتایج آن

زمینه دوم این که علی(ع) گام مهم و موثری در آن برداشت پرورش شاگردان فقیه بود، ایشان علاوه بر گشایش همه این ابواب علوم، شاگردانی پرورش داد که این علوم را به ادوار پسین انتقال داده و جریان دائمی علوم اسلام را در طول دوران های بعدی تضمین نماید.

محمد رؤاس قلعه جی در مقدمه «موسوعه فقه، ابراهیم نخعی» از گروهی از صحابیان و تابعین به عنوان شاگردان علی(ع) و عبدالله بن مسعود بدین شرح نام می برد: علقمه بن قیس نخعی، اسود بن یزید نخعی، عمرو بن شرحبیل همدانی، مسروق بن اجدع همدانی، شریح بن حارث، سلیمان بن ربیع باهلی، زید بن صوحان، سوید بن عَفَلَه، عبدالله بن سنجره، یزید بن معاویه نخعی، ابو عبیده و عبدالرحمان فرزندان عبدالله بن مسعود، عبدالرحمن بن ابی لیلی و ... (قلعه جی، ۱۴۰۳: ۱۰).

امام(ع) با این تمهید به دو نتیجه مهم دست یافت:

نخست آن که، جریان حرکت و پیشرفت علوم اسلامی و در رأس آن فقه را در نسل های بعدی تضمین نمود و به سرعت این اندیشه ها را تکثیر کرده و در طول تاریخ و جغرافیا گسترش داد.

نتیجه دوم، این بود که وابستگی مستقیم نظریات و آراء فقهی به نام امام(ع) از بین رفت و آراء و اندیشه های فقهی علی(ع) در بین اندیشه ها و آراء فقیهان دیگر و شاگردان مکتب او جای گرفت.

به حکم تجربه عملی بسیار زود ثمره این اختفاء و در هم تنیدگی آراء معلوم شد، زیرا جریانات سیاسی جامعه اسلامی بلافاصله نوبت حاکمیت را به دشمن ترین دشمنان علی یعنی معاویه و آل امیه سپرد و آنان به جدّ، کمر همّت به نابودی نام علی و آثار او بستند. معاویه طی بخشنامه های حکومتی، سبّ و لعن علی بن ابی طالب را در بلاد اسلامی از واجبات سیاسی شمرد و چنان شد که به زودی در نامه ها، خطبه ها و خطابه های رسمی علی(ع) را سبّ و لعن می کردند و اخلاف امیه بیش از نیم قرن این سنت

سیئه را پی گرفتند (ر.ک: عبدالحمید ابن ابی الحدید، ۱۹۵۹: ۵۶/۴) تا آن که در پایان سده اول، زمام امور در دست عادل ترین و عالم ترین خلیفه اموی یعنی عمر بن عبدالعزیز رسید. وی نخست خود از این سنت سیئه روی گرداند (ذهبی، ۱۳۸۲: ۱۱۷/۵) و سپس دستور رسمی مبنی بر ترک این رویه در بلاد اسلامی را صادر نمود (ابن اثیر، ۱۳۹۰: ۴۲/۵؛ ابن ابی الحدید، ۱۹۵۹: ۵۶/۴؛ یعقوبی، ۱۳۵۸: ۳۰۵/۲؛ مسعودی، ۲۰۰۵: ۱۸۴/۳).

بدیهی است در هنگامه ای که نام علی(ع) در معرض این همه مخاطرات قرار گرفت آراء و آثار منسوب به وی، به طریق اولی در معرض نابودی قرار می داشت. اساساً یکی از دلایل مهم کم بودن نسبی آراء فقهی علی(ع) در میان اهل سنت، همین دشمنی ها و نابودی و محو آثار آن حضرت توسط امویان بوده است و ترس از امحاء آثار توسط دو گروه امویان و خوارج به حدی بود که نزدیک به یکصد سال قبر علی(ع) نیز مخفی مانده بود، چه رسد به فقه علی! بی گمان اگر امکان ذکر نام علی در دوره پس از او، یعنی دوره امویان وجود می داشت فراوانی آراء علی(ع) با هیچ یک از فقیهان دوره علی قابل قیاس نبود. قلعه جی در موسوعه خود (قلعه جی، ۱۴۰۳: ۷) به این عامل توجه داشته است که فقه علی(ع)، فقهی برخاسته از دریای دانش پیامبر و متصل به منبع وی بود؛ با آن همه، گستردگی و اصول گرایی در فقه آن حضرت قابل مقایسه با آراء فقهی دیگر نبود.

نتیجه گیری

از مجموع مطالب مطرح شده در این نوشتار، نتایج ذیل حاصل می شود:

۱. مصلحت مرسله به عنوان یکی از مراجع و منابع صدور حکم در فقه سنی برای نخستین بار در آخرین اجتهاد نخستین خلیفه، یعنی در مسأله جانشینی عمر توسط ابوبکر خود را نشان داد.

۲. اداره سرزمین های نوگشوده در دو حوزه امپراطوری روم شرقی و ایران ساسانی به روال پیشین ادامه یافت و مجالی برای اجتهاد در حوزه حقوق عمومی و اداری ایجاد نکرد و این رویه لااقل تا نیمه اول قرن اول هجری بدون تغییر باقی ماند.
۳. خلیفه دوم نامه ای به شریح قاضی نگاشت که می توان آن را نخستین منشور اجتهاد و صدور فتوا دانست، اما خلیفه به عکس عملکرد شخصی خود در این منشور، اجتهاد را امری بسیار مشکل دانسته و بر این باور است که فقط به هنگام ضرورت باید بدان مبادرت کرد.
۴. گردآوری قرآن در بین دو جلد، نام «مصحف» به خود گرفت و بعدها با عنوان «کتاب» به عنوان نخستین دلیل فقهی در میان تمامی مذاهب فقهی شناخته شد.
۵. روند صدور فتوا و اجتهاد خلفا در زمان خلافت عثمان نیز به همان شیوه که در خلافت عمر رایج بود ادامه یافت و عثمان نیز احکام چندی از عبادات را تغییر داد. تحوّل اساسی و قابل توجه اجتهاد در دوره خلافت این دو خلیفه آن بود که انحصار اجتهاد از دست خلیفه خارج شد و شماری از صحابه نیز در این زمان رسماً فتوا صادر می کردند و در نتیجه، نخستین طبقه فقها در دوره خلافت راشدین پدید آمد.
۶. اجتهاد در این دوران به عنوان نهادی بنیادین در هدایت و راهبری جامعه اسلامی و بیان احکام اسلامی استقرار یافت به گونه ای که نقش راهبردی آن در حکومت های پسین با وجود تغییرات اساسی در ساختار سیاسی گریزناپذیر بود.
۷. اجتهاد علی بن ابی طالب (ع) اختصاصی به دوره کوتاه خلافت ایشان نداشت و مجموعه رویکردها و آموزه های فقهی آن حضرت را می توان بنیان گذاری نخستین مکتب فقهی دانست.

منابع

- قرآن کریم.
- نهج البلاغه.

- ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبه الله (۱۹۵۹م)، **شرح نهج البلاغه**، ج ۱ و ۲، ۴، تحقیق: ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دار إحياء الكتب العربیه مکتبه عیسی البابی الحلبي و شرکاؤه.
- ابن اثیر الجزری، مبارک بن محمد بن محمد الشیبانی الجزری (۱۳۹۰ق)، **جامع الاصول لأحادیث الرسول**، ج ۱ و ۵، ۱۱، تحقیق: الشیخ عبدالقادر الانوؤط، بیروت: دار الكتب الاسلامیه.
- ابن اثیر، علی بن محمد بن محمد الشیبانی الجزری (۱۴۰۷ق)، **الکامل فی التاریخ**، ج ۳، تحقیق: أبوالفداء عبدالله القاضی، بیروت: دار الكتب العلمیه.
- ابن ابی شیبه، عبدالله بن محمد بن ابراهیم (۱۴۲۸ق)، **المصنّف**، ج ۱، تحقیق: اسامه بن ابراهیم، قاهره: الفاروق الحدیثه.
- ابن عبدالبرّ، یوسف بن عبدالله بن محمد (۱۴۱۲ق)، **الاستیعاب من أسماء الاصحاب**، ج ۳، تحقیق: علی محمد البجاوی، بیروت: دار الجبل.
- ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن حسن بن هبه الله (بی تا)، **تاریخ مدینه دمشق**، بیروت: دار الفکر.
- ابن قتیبه دینوری، محمد بن مسلم (۱۳۸۸)، **الإمامه و السیاسه**، زیر نظر عبدالجبار الناجی، تهران: کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- ابن کثیر، اسماعیل بن محمد بن کثیر (۱۴۱۰ق)، **البدایه و النهایه**، بیروت: مکتبه المعارف.
- ابن کثیر، عمادالدین ابوالفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر قرشی (۱۴۱۹ق)، **تفسیر قرآن العظیم**، ج ۲، بیروت: دارالکتب العلمیه، منشورات محمدعلی بیضون.
- ابن هشام، عبدالملک بن هشام (۱۴۰۰ق)، **السیره النبویه** (سیره ابن هشام)، تحقیق: عمر عبدالسلام الترمذی، بیروت: دار الكتاب العربی.
- ابوالفداء، اسماعیل بن علی (بی تا)، **المختصر فی اخبار البشر** (تاریخ ابی الفداء)، قاهره: مکتبه المتنبی.
- ابوداود، سلیمان بن أشعث الازدی سجستانی (۱۴۲۰ق)، **سنن ابی داود**، تحقیق: شعیب الارناؤوط، بی جا: دار الرساله العالمیه.
- البستی، ابن حبان (۱۳۹۳ق)، **الثقات**، ج ۲، حیدرآباد: دائره المعارف العثمانیه.
- الدّارمی، عبدالله بن عبدالرحمن (۱۴۲۱ق)، **مسند الدارمی** (سنن الدارمی)، ج ۱، تحقیق: دارانی، حسین سلیم، ریاض: دار المغنی.
- السیوطی، جلال الدین (۱۴۰۴ق)، **الدر المثور فی التفسیر بالمأثور**، قم: کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی نجفی (ره).

- السيوطي، جلال الدين عبدالرحمن بن ابي بكر (۱۴۵۲ق)، **تاريخ الخلفاء**، تحقيق: حمدي الدمرداش، عربستان: مكتبة نزار مصطفى الباز.
- السيوطي، جلال الدين عبدالرحمن ابن ابي بكر (۱۴۰۱ق)، **اللتالي المصنوعه**، ج ۱، بيروت: دار الكتب العلميه.
- السيوطي، جلال الدين عبدالرحمن ابن ابي بكر (۱۴۰۷ق)، **جامع الاحاديث (الجامع الصغير و زوائده و الجامع الكبير)**، ج ۳۰، مكتب البحوث و الدراسات في دار الفكر.
- القرطبي، محمد بن أحمد بن أبي بكر بن فرح الأنصاري (۱۳۶۴)، **الجامع لاحكام القرآن**، ج ۵، تهران: ناصر خسرو.
- المنيع الزهري، ابن سعد (۱۴۲۱ق)، **الطبقات الكبرى**، ج ۳ و ۲، تحقيق: محمد عمر، مكتبة الحانجي.
- بخاري، محمد بن اسماعيل (۱۴۱۷ق)، **الجامع المسند الصحيح المختصر من امور رسول الله و سننه و ايامه (صحيح البخاري)**، ج ۱، قاهره: لجنة احياء كتب السنه.
- بلاذري، احمد بن يحيى (۱۴۱۷ق)، **جمل من انساب الاشراف**، ج ۱ و ۱۱، تحقيق: سهيل زكار، رياض الزركلي، بيروت: دار الفكر.
- بلاذري، احمد بن يحيى (بي تا)، **فتوح البلدان**، بي جا: مؤسسه تحقيقات و نشر معارف اهل البيت.
- بيضون ابراهيم (۱۹۹۷م)، **ملامح التيارات السياسييه في القرن الاول**، بيروت: دار النهضه العربيه.
- بيهقي، احمد بن حسين بن علي (۱۴۲۴ق)، **سنن الكبرى**، ج ۷، تحقيق: عطا، عبدالقادر محمد، بيروت: دار الكتب العلميه.
- بطروشفسكي، ايليا پولويچ (۱۳۴۲)، **اسلام در ايران**، ج ۴، ترجمه: كريم كشاورز، تهران: پیام.
- ترمذی، محمد بن عيسى الترمذی (۱۹۹۶م)، **سنن ترمذی (الجامع الكبير)**، تحقيق: بشار عواد، بيروت: دار الغرب الاسلامي.
- حافظ ابونعيم اصفهاني، احمد بن عبد الله (۱۴۱۶ق)، **حليه الاولياء و طبقات الاصفياء**، بيروت: مكتبة الخانجي و دار الفكر.
- حاكم نيشابوري، ابو عبدالله محمد بن عبدالله (۱۴۱۱ق)، **المستدرک على الصحيحين**، ج ۳، بيروت: دار الكتب العلميه.
- حلي، علي بن ابراهيم بن احمد حلي (۱۹۷۰م)، **انسان العيون في سيره الامين المأمون (سيره حلي)**، ج ۳، تصحيح: عبدالله محمد الخليلي، بيروت: دار الكتب العلميه.
- خرّمشاهي، بهاء الدين (۱۳۷۷)، **دانشنامه قرآن و قرآن پژوهي**، ج ۲، تهران: ناهيد، دوستان.

- خوارزمی، موفق بن احمد (۱۴۱۸ق)، **مقتل الحسین**، تحقیق: شیخ محمد سماوی، قم: أنوار الهدی.
- ذهبی، محمد بن احمد (۱۴۰۵ق)، **سیر اعلام النبلاء**، ج ۳، ج ۲، بیروت: مؤسسه الرساله.
- ذهبی، محمد بن احمد (۱۳۸۲ق)، **میزان الاعتدال فی نقد الرجال**، ج ۵، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت: دار المعرفه.
- سید مرتضی (علم الهدی)، علی بن حسین موسوی (۱۴۱۰ق)، **الشافی فی الامامه**، ج ۴، تصحیح: عبد الزهراء الحسینی، قم: موسسه الصادق.
- شوکانی، محمد بن علی بن محمد (۱۴۱۴ق)، **تفسیر فتح القدير**، ج ۱، بیروت: دار ابن کثیر- دار الکلم الطیب.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۸۷)، **تاریخ الرسل و الملوک**، ج ۲ و ۳ و ۴، بیروت: دار التراث.
- عسقلانی (ابن حجر)، احمد بن علی بن محمد کنانی (۱۴۱۷ق)، **الصواعق المحرقة علی اهل الرفض و الضلال و الزندقه**، تحقیق: عبدالرحمن بن عبدالله التركي و حامل محمد الخراط، بیروت: مؤسسه الرساله.
- عسقلانی (ابن حجر)، احمد بن علی بن محمد بن احمد بن حجر عسقلانی (۱۴۱۹ق)، **المطالب العالیه بزوائد المسانید الثمانیه**، کتاب النکاح باب الصداق والترغیب فیہ، ج ۸، ریاض: دار العاصمه - دار الغیث السعودیه.
- عسقلانی (ابن حجر)، احمد بن علی بن محمد بن احمد بن حجر عسقلانی (۱۳۹۰ق)، **لسان المیزان**، ج ۲، قم: موسسه الاعلمی للمطبوعات.
- فخر رازی، ابوعبدالله محمد بن حسن بن حسین رازی (۱۴۱۸ق)، **المحصل فی علم الاصول**، تحقیق: جابر فیاض العلوانی، بیروت: مؤسسه الرساله.
- قلعه جی، محمد روّاس (۱۴۰۳ق)، **موسوعه فقه علی بن ابی طالب**، دمشق: دار الفکر.
- قندوزی الحنفی، شیخ سلیمان بن ابراهیم قندوزی (۱۴۲۲ق)، **ینابیع المودّه لذي القربى**، تحقیق: سید علی جمال اشرف الحسینی، قم: دار الأسوه.
- متقی هندی، علاء الدین علی بن حسام الدین (۱۴۰۳ق)، **کنز العمال فی سنن الاقوال و الاعمال**، ج ۹، ج ۵، تحقیق: صفوه الصفا بکری الحیانی، لبنان: مؤسسه الرساله.
- مسعودی، علی بن حسین (۲۰۰۵م)، **مروج الذهب و معادن الجواهر**، ج ۳ و ۱، بیروت: المكتبه العصریه.
- مسلم بن حجاج (۱۴۲۷ق)، **صحیح مسلم**، ریاض: دار الطیبه.

٢٥٣ ————— مطالعات فقه و حقوق اسلامی - سال ١٣ - شماره ٢٤ - بهار و تابستان ١٤٠٠

- معرفت، محمدهادی (١٣٧١)، **التمهید فی علوم القرآن**، ج ١، ترجمه: ابومحمد و کیلی، قم: سازمان تبلیغات اسلامی.

- نسائی، أحمد بن شعيب بن علی خراسانی (١٤٢١ق)، **السنن الكبرى**، ج ٥، تحقیق: عبد الله بن عبد المحسن التركي، بیروت: مؤسسه الرساله.

- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (١٣٥٨ق)، **تاریخ الیعقوبی**، ج ٢ و ١، بیروت: مؤسسه الأعلمی.

